

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه بررسی بیان اول

بیان اول مرحوم شهید صدر (رضوان الله تعالی علیه) مبنی بر اینکه در واجبات ضمنیه تراحم نیست و تعارض است را مطرح و در آن مناقشه کردیم.

نکته‌ی دیگری که نسبت به بیان اول به ذهن می‌رسد این است، شما می‌فرمائید اینجا شبهه‌ی حکمیه است چون نمی‌دانیم بعد از اینکه احد الجزئین برای ما غیر مقدور شد، مجعول شارع وجوب بقیة الاجزاء بعلاوه جامع بین الجزئین است یا وجوب بقیة الاجزاء بعلاوه يك جزء معین. اگر بگوئیم وجوب سایر الاجزاء بعلاوه جامع بین الجزئین است منجر به تراحم می‌شود و راهی برای آن وجود دارد و حتی شاید مسئله اهمیت هم معنا نداشته باشد ولی اگر وجوب سایر الاجزاء بعلاوه‌ی جزء معین باشد موضوعی برای تراحم باقی نمی‌ماند.

در مقام اشکال به مرحوم آقای خوئی و صدر عرض می‌کنیم اگر شبهه، شبهه‌ی حکمیه است، جایی برای تمسک به ادله‌ی اجزاء و شرایط نیست چون ادله‌ی اجزاء و شرایط برای مرکب تام است. مثلاً وقتی شارع می‌گوید قیام، سجده، رکوع و... اینها برای مرکب تام است، بدیهی است که وقتی قدرت بر احد الجزئین منتفی شود مرکب هم منتفی است که در این صورت ما باید به قول شما سراغ مجعول جدید برویم ولی در عین حال چرا می‌فرمائید ما باید سراغ ادله‌ی اجزاء و شرایط برویم تا بعد بفرمائید یا هر دو لفظی‌اند یا هر دو لیبی‌اند، لفظی هم یا هر دو عام یا هر مطلب یا مختلفین.

اینها در فرضی است که جعل اول باقی مانده باشد. به نظر ما ایشان باید همان راه تعارض را ادامه می‌دادند و می‌گفتند مثلاً از باب دوران بین تعیین و تخییر است و یا قواعد تعارض را جاری می‌کردند.

شاید مرحوم آقای صدر، به این اشکال تفتن داشته چون ایشان بعد از اینکه مسئله‌ی شبهه حکمیه را مطرح می‌کند می‌فرماید «و لیس من باب التزام، فلا بد فیها من الرجوع إلى الأصول و القواعد العامة». هر چند این تعبیر می‌تواند درست باشد ولی چون ایشان می‌گوید ما همان نظر استادمان را تأیید می‌کنیم، اگر اشکالی مدنظرشان بود باید تصریح می‌کردند.

بیان دوم

ایشان در بیان دوم مسئله جزئین متزاحمین را از حیث تأثیر در ملاک مورد بررسی قرار می‌دهند و کاری به جعل ندارند. می‌گویند شما يك قیام و يك رکوع دارید و از حیث تأثیر در ملاک چهار فرض برایشان تصویر می‌شود که هیچ کدام داخل در باب تراحم نیست.

احتمال اول: «إما أن يكونا معاً مؤثرين في الملاك المطلوب للمولى من الواجب الارتباطى مطلقاً» می‌توانیم یا تعبیر کنیم که این دو با هم در ملاک کلی اثر دارند یا بگوئیم هر کدام جزء العله هستند یا بگوئیم قیام بدون رکوع و رکوع بدون قیام ملاک ندارد که این تعبیر دقیق‌تر از جزء العله است. اینکه فرمودند «مطلقاً» در مقابل احتمال دوم است یعنی بگوئیم قیام و رکوع چه مقدور مکلف باشد و چه نباشد از نظر تأثیرشان در ملاک باید با هم باشند.

روی این فرض وقتی می‌گوئیم یکی از اینها نمی‌آید، به این معناست که گویا هیچ يك از این دو نیامده پس آن واجب کل ملاک ندارد در نتیجه بقیة الاجزاء از وجوب ساقط می‌شود.

احتمال دوم: همان فرض اول است یعنی قیام و رکوع هر دو با هم مؤثر در ملاک مرکب هستند منتهی مقید به حال القدره است یعنی شارع می‌گوید اگر مقدور بود در ملاک تأثیر دارد اما اگر مقدور نبود در ملاک تأثیر ندارد. در نتیجه وقتی این دو کنار می‌رود امر به بقیة الاجزاء باقی می‌ماند.

احتمال سوم: «أو يكون أحدهما المعين مؤثراً مطلقاً دون الآخر» از این قیام و رکوع، یکی معینش در ملاک کلی دخالت دارد و نتیجه‌ی قهری‌اش این است که تکلیف به بقیة الاجزاء بعلاوه‌ی همان جزء معین است.

احتمال چهارم: جامع بین این دو یعنی یا این جزء یا آن جزء، هر کدام آمد جامع هم آمده و همین جامع بین این دو مؤثر در ملاک است. نتیجه‌ی فرض چهارم این است که امر به بقیة الاجزاء بعلاوه‌ی جامع تعلق پیدا کند.

در ادامه می‌فرماید «و ليس شيء من هذه التقادير بالتزام» هیچ يك از این فروض اربعه داخل در التزام نیست^[1].

بررسی کلام مرحوم صدر

به نظر ما طبق احتمال چهارم چون با آمدن قیام یا رکوع قدر جامع و ملاک محقق می‌شود، امکان تحقق التزام وجود دارد. معنای قدر جامع این است که اگر هر کدام را آوردی ملاک با آن محقق می‌شود ولی چرا نباید بگوئیم بین اینها التزام قابل فرض نیست؟ مثلاً اگر بگوئیم هر دو در ملاک دخالت دارند و همچنین بگوئیم در التزام اسبق امتثالاً از مرجحات است در نتیجه عقل می‌گوید اسبق را انجام بده.

اشکال فضلی درس: مانحن فیه مثل کفارات ماه مبارک رمضان است که نمی‌گوئیم بین اینها التزام وجود دارد بلکه می‌گوئیم یا این و یا آن و قدر جامعشان همان پرداخت کفاره است.

جواب حضرت استاد: اینجا فرض این است که از اول باید هر دو را می‌آورده ولی الان قدرت بر یکی ندارد لذا می‌گوئیم جامع بین اینها در ملاک دخالت دارد ولی از حیث امتثال با هم التزام دارند. اما در کفاره از ابتدا فرض این است که باید جامع را بیاورد.

بیان سوم

در این بیان کاری به ملاک نداریم بلکه می‌گوئیم اگر بخواهیم التزام را در دو واجب ضمنی بپذیریم تالی فاسدی دارد که آن تالی فاسد قابل التزام نیست.

می‌گویند وجوب ضمنی غیر مستقل در جعل است یعنی در ضمن مجعول استقلالی جعل می‌شود. بعد می‌گویند «أی شرط يفرض فيه لا بد و أن يكون شرطاً للجعل الاستقلالی» فرض هر شرطی در وجوبات ضمنیه سبب سرایت آن به جعل استقلالی می‌شود.

بعد اگر بخواهید با دو واجب ضمنی معامله‌ی تراحم کنید باید مثل واجب استقلالی بگوئیم مکلف باید عقلاً و شرعاً قدرت بر آن داشته باشد مثل اینکه اگر قرار باید نماز و ازاله با هم تراحم کنند هر دو مشروط به قدرت هستند و چون مفروض ما این است که قدرت بر هر دو نیست پس باید بگوئیم عدم قدرت به وجوب استقلالی نیز سرایت می‌کند در نتیجه واجب استقلالی مشروط به ترك الاشتغال بالجزئین می‌شود چون انجام قیام مشروط به ترك رکوع و انجام رکوع هم مشروط به ترك قیام است. در حالیکه امکان ندارد امر استقلالی مشروط به عدم اشتغال به شیء من اجزائه شود و هذا واضح الفساد^[2].

بررسی کلام مرحوم صدر

اشکال اول ما این است که چه کسی گفته اگر يك واجب ضمنی خصوصیتی داشت باید این خصوصیت به كل سرایت کند؟ مثلاً وقتی در نماز می‌گوئید قرائت مشروط به جهر است دیگر نمی‌توانید بگوئید كل نماز نیز مشروط به جهر است بلکه فقط می‌گوئید قرائت مشروط به جهر است البته سوره نه، رکوع نه، ذکر رکوع و ذکر سجده نه، ما بر این کبری دلیلی نداریم بگوئیم هر خصوصیتی در واجب ضمنی بود این خصوصیت باید به آن واجب استقلالی سرایت کند.

آنچه واضح الفساد است که حضرت آقای صدر رضوان الله علیه اینست که يك مرکب را مولا مشروط کند به ترك احد الاجزاء حتی فی حالة الاختیار. به ایشان عرض می‌کنیم آنچه واضح الفساد است اینست که يك امری به مركب تعلق پیدا کند و این امر و امر کننده بگوید این مرکب را مشروط به اینکه یکی از اجزایش ولو قدرت هم داری ترك کن، این تهافت است اما اگر بگوید من این مطلوب را می‌خواهم اما اگر یکی از اجزایش قدرت نداشتی مانعی ندارد، اینجا به همین برمی‌گردد حضرت آقای صدر.

وقتی ما می‌گوئیم یکی از اجزاء را قدرت ندارد ما بر فرض تسلّم آن مبنا و آن کبری که بگوئیم هر خصوصیتی در وجوب ضمنی هست به آن وجوب استقلالی هم سرایت می‌کند. در خصوص ضمنی می‌گوئیم ترك القیام مشروط به اینست که قدرت بر قیام نداشته باشی و رکوع را بیاوری و بالعکس، حالا در كل می‌گوئیم امر به نماز مشروط است به اینکه قیام را اگر ترك کردی فی حال عدم القدرة، این دیگر اشکالی نیست^[3].

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ بحوث فی علم الأصول، ج7، ص: 126 و 127: الصیغة الثانية۔ أن الجزئین المتزاحمین إما أن یكونا معاً مؤثرین فی الملاك المطلوب للمولی من الواجب الارتباطی مطلقاً، أو تكون دخالتها فیہ مخصوصاً بحال القدرة فقط، أو یكون أحدهما المعین مؤثراً مطلقاً دون الآخر، أو یكون الجامع بینهما مؤثراً. و لیس شیء من هذه التقادیر بالتزاحم. إذ علی الأول یلزم سقوط التکلیف رأساً للعجز عن إیمان تحصیل الملاك منه. و علی الثانی یلزم ثبوت التکلیف بسائر الأجزاء فقط. و علی الثالث یلزم التکلیف بسائر الأجزاء مع ذلك الجزء المؤثر فی الملاك، و علی الرابع یلزم التکلیف بسائر الأجزاء مع الجامع بین الجزئین.

[2] □ بحوث فی علم الأصول، ج7، ص: 127: الصیغة الثالثة۔ إن الوجوب الضمنی باعتبارہ غیر مستقل فی الجعل فأی شرط يفرض فیہ لا بد و أن یكون شرطاً للجعل الاستقلالی فإذا أريد المعاملة مع الواجبین الضمنیین معاملة الواجبین الاستقلالیین المتزاحمین من حیث كون كل منهما مجعولاً علی موضوعه، و هو القادر عقلاً و شرعاً، كان لازم ذلك أخذ هذا الموضوع فی الخطاب الاستقلالی أيضاً. و من الواضح أن القدرة علی كل منهما لا تكون إلا بترك الآخر فاشتراط إيجابهما بالقدرة معناه اشتراط

ذاك الوجوب الاستقلالى بترك الاشتغال بالجزئين معاً فيؤول الأمر الاستقلالى إلى الأمر بالمركب مشروطاً بعدم الاشتغال بشيء من أجزائه و هذا واضح الفساد.

[3] □ گاهی اوقات از دعاهاى من اين است كه خدايا يك ذهن اصولى قوى به ما بده؛ اصول خيلى مهم است من اين را عرض كنم كه ما تفاسيرى را گاهی اوقات مى بينيم كه خيلى هم زحمت كشيدند اما چون ذهن ذهن اصولى نبوده يك نتايج ديگرى را گرفتند. اصول خيلى مهم است من مكرر عرض كردم اصول كليد فهم دين است نه فقط كليد فهم فقہ است، نه فقط كليد فهم تفسير است، كليد فهم دين است، كسى كه اصولى نباشد واقعاً نمى تواند، اخلاقيات دين را نمى فهمد، بگوئيم اينها روايات اخلاق است، اصولى مى تواند بفهمد اين روايت اخلاقى است يا فقهى؟ كسى كه فلسفه هم بلد نباشد دين را به اعلى درجه اش هم مى فهمد، حالا اگر كسى برهان صديقين را بلد نبود توحيدش ناقص است؟ ولى كسى اصول بلد نباشد واقعاً دستش از منابع دين کوتاه است البته نمى خواهم ارزش فلسفه را انكار كنم، ولى بالآخره اين براهينى كه براى توحيد هست، براى اثبات وجود خدا هست درست است و همه ارزش دارد ولى اينطور نيست كه بگوئيم توحيد و موحد بودن متوقف بر اينهاست، ممكن است اينها تعميق كنند ولى اينطور نيست كه از آن طرف بدون اينها حاصل نشود. به اصول اهميت بدهيد واقعاً اين حرفهائى كه اين چند سال زده شده كه من واقعاً نمى دانم، فقط حملش بر اين است كه اينها درس نخواندند! اينكه مرحوم شهيد صدر اين همه نشستۀ فكر كرده، شما ببينيد از مسئله تزاحم در اصول قداما نبوده اينها در اصول متأخرين مرح شده اين همه مرجحات باب تزاحم، تنبيهات باب تزاحم اينها مهم است فقيه و اصولى مى تواند بگويد بين اين دو آيه تعارض هست يا نيست، صد تا بوعلى سينا هم جمع بشود قدرت بر اينكه بگويد بين اين دو آيه تعارض هست يا نيست ندارد، اصولى مى تواند بگويد. بايد خيلى روى اصول كار كنيد و ان شاء الله خداوند ذهن اصولى به همه ما بدهد.